

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

سیدهاشم سدید

۱۱ اپریل ۲۰۱۱

## وقتی انسان در تنگنای حیرت قرار می گیرد

در تکامل علوم، که در طول تاریخ بشری فراز و فرود های گاه ملموس و مشهود و گاه ناملموس و نامشهودی داشته است کشور ها و ملت های مختلفی دست داشته اند، ولی دست اروپائیان در این رشد و تکامل به خصوص در چهار - پنج سده اخیر آنقدر محسوس است که انکار و اغماض از آن برای هیچ انسانی ممکن نیست.

زمانی علم عبارت بود از تفکرات اولی متافزیک، یعنی تفکرات و عقاید دینی انسان ها که می توان آن تصورات یا عقاید را به عبارتی شکل یا اشکال اولی فلسفه دینی خواند؛ ولی امروز دامنه دانش انسان ها آنقدر وسیع و متنوع شده است که پرداختن به همه دانش بشری زیر یک عنوان و یک مبحث دور از عقل و دور از تصور است. از یک فلسفه و یک جامعه شناسی و یک روان شناسی و ... ده ها نوع فلسفه و ده ها نوع جامعه شناسی و ده ها نوع روانشناسی و ... به وجود آمده است. به گونه نمونه فلسفه که در مراحل ابتدائی آن فکر فلاسفه را به خود مشغول داشته بود، عبارت بود از این که طبیعت عالم چیست، جایگاه انسان در عالم کجاست، خدا و خیر و شر چیست، روح چیست، آیا انسان آزاد است یا این که تقدیر در کار وی دخالت دارد و ...، ولی امروز، فلسفه را همانگونه که گفتم میتوان به رشته ها یا شعب بسیاری تقسیم کرد؛ از آن جمله: فلسفه تاریخ، فلسفه اقتصاد، فلسفه سیاسی، فلسفه اجتماعی، فلسفه تعلیم و تربیت، فلسفه روانشناسی، فلسفه حقوق و ... همینگونه جامعه شناسی و سائر علوم را!

همه این کار های بزرگ - اگر از حق نگذریم - حاصل زحمت و کوشش اروپائیان است. کارهایی که تاثیرات مادی و معنوی آن تا حدود زیادی حتی در دور افتاده ترین نقاط جهان هم محسوس و مشهود است.

شاید برای خوانندگان گرانمایه این سطور این سؤال پیدا شده باشد که مسأله کار و تلاش اروپائیان در رشد و تکامل دانش انسان امری است که حاجت به بحث و فحص و بیان ندارد. بهت و حیرت زدگی شما که آن را در عنوان این نوشته مطرح کرده ائید در چیست؟ چه چیز این مطلب، شما را در تنگنای حیرت قرار داده است؟ دیگران را حاصل، نتایج یا آثار صنع علم به حیرت می افکند و ترا رشد و تکامل علم به تیر تحیر مصلوب کرده است؟ شاید این سرگشتگی حاصل پیری باشد یا ...

جواب این است که هم این و هم آن؛ و هم این که مردمانی که چنین در نمو و ترقی علم کوشا بوده اند و در بالندگی آن دست داشته اند، چرا در بررسی بسیاری از قضایا، خصوصاً آنجا که بحث دیگران مطرح باشد، از منطق این علوم که خود در ایجاد و خلقت آن دست مطول داشته اند، و آنگونه که شاید و باید از آن استفاده کنند، استفاده نمی کنند؟

روانشناسی، هم فردی و هم اجتماعی، به طور مثال از جمله علمی هستند که اروپائیان در رشد و نموی آن ها نقش زیادی داشته اند. کار این علوم عبارت است از مطالعه، بررسی و شناخت ابعاد مختلف رفتار موجود زنده، به خصوص مطالعه و بررسی و شناخت رفتار انسان ها به عنوان یک فرد یا به عنوان یک اجتماع.

در غرب که مهد پیدایش تکامل یافته این علوم است، انسان ها می کوشند که علت هر حرکت، هر عمل و هر رویدادی را، چه شخصی باشد و چه جمعی، از تحصیل و انتخاب شغل و انتخاب همسر، از جنگ و صلح و قهر و آشتی دو کودک همبازی، از نشستن و برخاستن و راه رفتن افراد در حالت های مختلف ذهنی - روانی، مانند شادی و غم و هیجان و ...، از افسردگی و اختلال حواس و بی قاعدگی و تمرد از قانون و ... گرفته تا انواع خشونتگری، مانند خود، یا دگرکشی و ... به کمک همین علم پیدا کنند. دلایلی را هم که ارائه می کنند، دلایلی هستند تا حدودی زیادی مقنع.

پوپر، هیتلر را سبب بمباردمان شهر های ناکازاکی و هیروشیمای چپان می داند (این استدلال جای بحث دارد)، در حالی که این دو شهر را امریکائیان بمبارد نمودند. زمانی که از او در این زمینه سؤال می شود، می گوید که اگر هیتلر جنگ را شروع نمی کرد، امریکائیان مجبور به این کار نمی شدند. بهت و حیرت من در این است که غرب هنگام برخورد با کار های دیگران یا تحلیل حوادث در سائر نقاط جهان، به طور مثال دلایل خشونت مردم در مزار و قندهار و ... و عکس العمل مسلمانان در برابر سوزاندن قرآن در امریکا، چرا از این تأمل و تفکر و اطلاعات و یافته های علمی که در کار خود از آن ها استفاده می کند، استفاده نمی کند؟

نطاق تلویزیونی سی. ان. ان. امریکا، زمانی که گزارشگر این تلویزیون در افغانستان تظاهرات خونین شهر مزار را به وی گزارش می داد از او می پرسد که چرا مردم این شهر این چنین برافروخته شده اند؟ آیا این سؤال با توجه به روانشناسی دینی مردم افغانستان و انتظاراتی که ما از غرب به عنوان گهواره دانش معاصر، به خصوص علم روانشناسی، داریم آنچنان احمقانه به نظر نمی آید که سبب حیرت ما شود؟ نطاقان شبکه تلویزیونی سی. ان. ان. که یکی از معتبرترین و یکی از پربیننده ترین تلویزیون های جهان می باشد، مردمان عادی و عامی و بیسوادی نیستند که نتوانند علل و اسباب پیدایش چنین خشمی را ندانند؛ و ندانند که همه انسان های جهان ما مانند غربیان نیستند و مانند غربیان فکر نمی کنند.

شاید غربیان به خیلی از حرف ها به گونه دیگری برخورد کنند، ولی انتظار از دیگران که همانگونه فکر کنند و همانگونه به قضایا بنگرند که غربیان به آن ها می نگرند یا فکر می کنند - با این همه علم و دانش - بدون شک ایجاد تحیر می کند.

داشتن چنین انتظاری که افغانان خشمگین در شهر مزار و قندهار و ... - یا هر انسان دیگری در هر گوشه گیتی که توهین به ارزش های ملی - مذهبی شان را نمی توانند تحمل کنند - در هر سطح از بینش و دانش که هستند، جهان را مانند غربیان ببینند و از خدا و آسمان و زمین و انسان و پیدایش و مرگ و زندگی همان برداشت را داشته باشند که غربیان دارند و مانند غربیان در برابر ارزش های ملی - مذهبی (دینی) خود بی تفاوت باشند، آیا انسان را در تنگنای حیرت قرار نمی دهد؟

سی و سه سال است که افغانستان در آتش جنگ ها می سوزد. مردان و زنانی تا سن تقریباً چهل، زاده و پرورده سال ها جنگ و وحشت و خشونت و ترور هستند. ( نمی خواهم در اینجا به این مسأله بپردازم که چگونه این جنگ ها آغاز شد و عامل اصلی این جنگ ها کی ها بودند و کدام دست ها امروز هم در پشت این حرکت های خشونتبار قرار دارد.) غربی ها و غرب زدگان از این بی چاره ها چه انتظار دارند؟ آیا می خواهند اینها هم مانند "ویکتور هوگو" و "تولستوی" و "گاندی" و "لوترکینگ" و "هابرماس" و استادان اخلاق و فلسفه دانشگاه های سوربون و کامبریج و هاروارد و آکسفورد و ... عمل و عکس العمل داشته باشند؟ آیا در مورد آنچه از امریکاییان که از جنگ های کوریا و ویتنام و عراق و افغانستان بر میگردند و دست به خود، و دگرگشی میزنند و یا ده ها حادثه تراژیک دیگر را می آفرینند هم غریبان همانگونه فکر می کنند که در مورد دیگران فکر می کنند؟

چرا غریبان در مورد دیگران شرایط زمانی و مکانی و موقعیت های مالی و خانوادگی و ویژگی های محیط زیست و سایر عوامل فکری و ذهنی و تربیتی و روانی و تحولات دوران کودکی و دوران بلوغ و جوانی و تاثیرات جنگ و جنبه های هیجانی و روانی و ارادی و غیرارادی و ... را - آن چنان که در مورد خود، همه را در نظر می گیرند - در نظر نمی گیرند؟

این نوع برخورد با قضایا است که انسان را شگفت زده می سازد! نه تنها این، که برخورد برخی از نویسندگان و روشنفکر نمایان افغانی که همیشه چشم به دهان غربی ها دوخته اند و شیپور تبلیغ غرب شده اند، افغانانی که عرصه اندیشه و تفکر و منطق را ملک تلقی غرب می دانند و خود نه به عنوان انسانانی مستقل، که به صفت ریزه خواران تفکر غرب هر چه را غرب گفت، چه درست و چه نادرست، نشخوار می کنند، سبب حیران شدن و حیران ماندن است.

آن هائی که مرا از نزدیک یا از طریق نوشته هایم می شناسند می دانند که نه من طالب هستم و نه مرد متدینی که این حرف ها را از روی تعصب دینی ابراز کنم. من با ادیان همیشه برخورد انتقادی شدیدی داشته ام. همه این را می دانند. در این بحث سخن بر سر دین و دینداری و دفاع از دین و بی دینی یا آن امریکائی و این یا آن افغان نیست، بلکه هدف این است که - حال بگذریم از غرب - که ما تا کی باید هر کی و هر چه را غرب خوب گفت، خوب بگویم و هر کی و هر چه را غرب بد گفت، بد بگویم؛ بدون این که عقل خود را به کار بیندازیم.

تحریر من از حرف آن تحصیلکرده افغانی و از آن نویسنده ای که دم از خرد و عقلانیت و استقلال می زند است که به جای این که بگوید " همه اش تقصیر شماس است که تیغ را به دست زنگی مست می دهید " و در واقع شما هستید که این پانزده - بیست انسان بیچاره را به کشتن داده ائید از اصل صلح و سلم در اسلام، از انسانیت و از اعدام حرف می زند؛ در حالیکه اعدام ها در طول تاریخ هیچ مشکلی را حل نکرده است. به جامعه امریکا نگاه کنید! آیا اعدام ها سبب کاهش گراف جرایم در این کشور شده است؟ مایه فساد و راه حل آن را، چه در امریکا و چه در جهان، باید در جا های دیگر جست و جو کرد.

حیرت زدگی من در این است که غرب باوجود این که مهد دانش نوین است و باوجودی که همه چیز را می داند و باوجودی که به این درجه از مدنیت رسیده است، نمیخواهد این را بپذیرد که وقتی در غرب پیشرفته و متمدن انسان هائی مانند این کشیش امریکائی یا آن سیاستمدار هالندی و آن دیوانه دنمارکی و ... پیدا می شوند که به دیگران احترام نمی گذارند، چگونه از افغانستان عقب مانده ای که بیشتر از نود در صد بیسواد دارد، با آن همه تعصب دینی باید انتظار داشت که در برابر آنچه را بزرگترین توهین و بی حرمتی نسبت به خود می داند، آرام بنشیند؟

چرا اسرائیل در داشتن شهر بیت المقدس اینقدر پافشاری دارد. برای این که یک نوع تعلق دینی نسبت به این شهر در خود احساس می کند. همینگونه عرب ها! حال اگر من صد بگویم که برادر انسانی آمد و مکانی را با چهار دیوار یک سقف ساخت و رفت؛ کم و بیش سه هزار سال از آن دوران می گذرد و ... مگر این حرف به گوش اسرائیل یا عرب می رود و دست از کشتن انسان های بیگناه برمی دارد؟ کم و بیش یک هزار سال است که مسلمان و یهود و مسیحی بر سر این مکان می جنگند و می کشند و کشته می شوند.

من شخصاً خواهان این گونه برخورد فرهنگ ها نیستم. باور من همواره همین بوده است و همین خواهد بود که جهان ما را ما انسان ها با چنین تلخکامی روبرو نموده ایم. مائی که یکی در آنجا قرانی را آتش می زنیم و دیگری به مسجدی داخل می شود و با کشیدن ماشه ماشینداری ده ها انسان را به این یا آن نام می کشد و مسجد را با خون یکی می کند. ما هائی که به چوب و چخت و به گل و خشت و سنگ و مس و آهن احترام می گذاریم، ولی به انسان که قابل احترام است احترام نمی گذاریم.

تحریر من در همین است؛ در این است که ما کی انسان می شویم و کی همانگونه که به خود احترام می گذاریم دیگران را هم احترام می کنیم؟ خصوصاً ماهائی که - هم غربی ها و هم غرب زده ها - ادعای علم و دانش و فرهنگ و مدنیت داریم!!